

آنها هرگز نمیروند

محمود فاضلي

در 24 آبان 1332 اعلام شد که نیکسون معاون رییس‌جمهوری آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید. نیکسون به ایران می‌آمد تا نتایج کودتای سیاه 28 مرداد را ببیند. دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. آنچه جانمایه حرکت 16 آذر را به وجود آورد، اعتراض گسترده نسل جوان به نمایندگی از ملت ایران در قبال عملکرد رژیم کودتایی است که با کمک آمریکا و انگلیس بر سر کار آمده است و موجب حضور دوباره استعمار در ایران، به دادگاه بردن مظهر مبارزات ضد استعماری و

ضد استبدادی در ایران (مصدق) و بالاخره اعتراضی است که جامعه نسبت به ورود نیکسون از خود نشان می‌دهد. روز شانزدهم آذر همزمان با سفر ریچارد نیکسون معاون رییس‌جمهوری آمریکا به تهران فرمانداری نظامی به تعداد نیروهای خود در دانشگاه افزود و قبل از ظهر درگیری میان دانشجویان دانشکده‌های حقوق و علوم و مامورین فرماندار نظامی به وقوع پیوست. در دانشکده فنی به علت ورود یکی از نظامیان در کلاس برای دستگیری دانشجویان معترض، کار به خشونت کشید. نیروی‌های فرمانداری نظامی به تعقیب دانشجویان پرداخته و با مسلسل آنها را به رگبار بستند که در اثر این اقدام سه نفر از دانشجویان به نام‌های مصطفی بزرگ‌نیا، مهدی شریعت‌رضوی و احمد قندچی، شهید و تعدادی نیز مجروح شدند.

شهید مصطفی چمران در سال 1341 خاطره خود را از چگونگی این حادثه چنین شرح می‌دهد: «دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، ضمن دموُنستراسیون عظیمی، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا و طرفداری خود را از دکتر مصدق نشان دهند. تظاهرات علیه افتتاح مجدد سفارت (انگلیس) و اظهار تنفر به دادگاه «حکیم فرموده» همه جا به چشم می‌خورد و وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود. ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام می‌شد زیرا تار و پود وجود آنها بستگی به کمک آمریکا داشت. این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. دولت کینه شدیدی به دانشگاه داشت، زیرا دانشجویان پرچمدار مبارزات ملی بودند و با فعالیت مداوم و

موثر خود هیات حاکمه را به خطر و سقوط تهدید می‌کردند. جریان این فاجعه خشم و کینه آزادیخواهان را برافروخت.»

پوران شریعت‌رضوی خواهر یکی از قربانیان 16 آذر آغاز درگیری در دانشگاه را چنین به یاد می‌آورد: «زمزمه‌های سفر نیکسون به ایران باعث شده بود که حکومت برای ایجاد خفقان در جامعه و از همه مهم‌تر در دانشگاه که آن روز بستر تشنج بود، دانشگاه را از سه، چهار روز قبل به نیروی نظامی مجهز کند. روز 16 آذر 1332 زنگ تفریح، سه نفر از دانشجویان به تمسخر عده‌ای از سربازان پرداختند و همین امر نیز باعث شد که سربازان در ابتدا به کلاس آن چند دانشجو وارد شدند و تقاضا کردند که آنها را به بیرون از کلاس بفرستند که امتناع استاد مربوطه باعث شد آنها در دفتر رییس دانشگاه حضور یابند و از او بخواهند که این سه نفر را تحویل دهد. اما رییس دانشکده از تحویل سه دانشجو خودداری کرد و معاون نیز بی‌هنگام زنگ را به صدا در می‌آورد. در این هنگام دانشجویان از کلاسها خارج شده و شروع به شعار دادن می‌کنند و بعد هم تیر و خون و...»

علی‌اکبر سیاسی رییس وقت دانشگاه تهران در خاطرات خود می‌نویسد: «گزارش که به من رسید بی‌درنگ با سپهبد زاهدی تلفنی تماس گرفتم و شدیداً اعتراض کردم و گفتم: «با این حرکات وحشیانه ماموران انتظامی شما من دیگر نمی‌توانم اداره امور دانشگاه را عهده‌دار باشم.» گفت: «نظامیان که وارد سرسرای دانشکده شده بودند قصدشان فقط این بوده که از دانشجویانی که آنها را با حرکات و کلماتی مسخره کرده بودند بپرسند منظورشان چه بوده و خواهش کنند که این کار تکرار نشود که ناگهان اولیای دانشکده کلاسها را تعطیل و صدها دانشجو را در سرسرای دانشکده به جان سربازان می‌اندازند.»

علی شریعتی که برادر زنش، مهدی شریعت‌رضوی یکی از شهدای 16 آذر است احساس خود را از این روز چنین بیان می‌کند: «اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش می‌زدم، همان‌جایی که بیست و دو سال پیش، «آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای «نیکسون» قربانی کردند... از آن سال، چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند و رفتند، اما این سه تن ماندند تا هر که را می‌آید، بیاموزند، هر که را می‌رود، سفارش کنند. آنها هرگز نمی‌روند، همیشه خواهند ماند، آنها «شهید» ند.»